

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قول دوم در معاطات

بحث رسید به اقوال در باب معاطات، که عرض کردیم با قول مرحوم سید(ره)، مجموعاً هفت قول است. قول اول بحث شد، که قول شیخ مفید، محقق اردبیلی و مرحوم فیض کاشانی(رحمهم الله) و کثیری از علمای عامه بود. قول اول این بود که معاطات مطلقاً لازم است، که گفتیم «مطلقاً» در مقابل تفصیلی است که در قول دوم می‌خوانیم.

قول دوم این است: «اللزوم، بشرط كون الدالّ على التراضي أو المعاملة لفظاً»؛ معاطات لازم است، اما بشرط اینکه آنچه که دال بر تراضی یا معامله است، لفظ باشد. در اینجا دو قسمت هست؛ یکی اینکه آنچه که دال بر تراضی و رضایت طرفین نسبت به این معامله است، لفظ باشد. دوم اینکه آنچه که دال بر معامله است لفظ باشد. اگر بخواهیم این را معنا کنیم، چطور معنا کنیم؟

اگر آنچه که دال بر خود معامله است لفظ باشد، این از معاطات خارج می‌شود. لذا باید این دومی را اینطور معنا کنیم؛ آنچه که دال بر مقدمات این معامله است؛ آنچه که دال بر آن مقوله قبل از معامله است؛ یعنی قبل از معامله برای اینکه ثمن چه باشد، مثنی چه باشد، اینها لفظ باشد، بعد خود معامله را با فعل انجام دهند، یعنی آنچه که قصد انشاء با او می‌شود فعل باشد.

این قول را شهید ثانی(ره) در مسالك، از بعضی از مشایخ خودش نقل می‌کند، که صاحب مفتاح الکرامه فرموده مراد از این بعض مشایخ؛ «السيد حسن بن السيد جعفر» است، و خود صاحب مفتاح الکرامه(ره) یا شهید ثانی(ره) نیز همین قول را پسندیده و گفته این قول خوبی است.

نقد شیخ انصاری(ره) بر قول دوم

شیخ انصاری(ره) در ادامه ذکر همین قول در مکاسب فرموده است «في عدّ هذا من الأقوال في المعاطاة تأمل»؛ در این که این قول را از اقوال در معاطات قرار دهیم تأمل است. بیان تأملش این است که این قول برمی‌گردد به اینکه؛ در بیع بالصیغه، مطلق لفظ کافی است. این که می‌گویند «إذا كانت الدال على التراضي أو المعاملة لفظاً» ، ماهیت و حقیقت این قول به این بر می‌گردد که در بیع بالصیغه، صیغه مخصوص معین لازم نیست، بلکه مطلق لفظ کفایت می‌کند. لذا اصلاً این از دایره اقوال در باب معاطات خارج است.

فرمایش محقق خوئی(قده)

محقق خوئی(قده) - مصباح الفقه، ج 1، ص 105 - می‌فرماید: «و التحقيق: أنه إن كان الغرض من الاشتراط المزبور أن المعاطاة لا تكون بيعاً إلا بالقرينة الخاصة - وإلا فهي أعم من البيع و غيره - فهو متين، وإن كان الغرض من ذلك بيان الفارق بين القرينة اللفظية و غيرها فهو فاسد، لعدم الدليل على الفرق بينهما»؛ مراد ایشان از اشتراط مزبور؛ همین است که فرموده بشرط اینکه دال بر تراضی یا دال بر معامله، لفظ باشد.

ایشان می‌فرمایند اگر مقصود این باشد که اگر معاطات بخواهد از مصادیق معاطات بیعی باشد باید دال بر تراضی یا معامله، لفظ باشد، اما اگر دال بر تراضی، لفظ نباشد، معاطات است اما اعم از بیع و غیر بیع است، این شرط اگر برای این است که قصد دارند خصوص بیع بودنش را از این طریق درست کنند، فهو متین، که اگر این شرط نباشد، اعم از بیع و غیر بیع است؛ یعنی بگوییم این معاطاتی است که مفید ملکیت است اما بیع نیست. بعد می‌فرمایند اما اگر غرض این است که می‌خواهند يك فارقى بين قرينه لفظيه و غير لفظيه بیاورند، این فاسد است، چون دلیلی بر فرق بین ایندو وجود ندارد.

نقد استاد بر فرمایش محقق خوئی(ره)

در هیچیک از کلمات قائلین به این قول، حتی اشعاری هم به این مطلب نیست که این «إذا كان الدال على التراضى لفظاً»، برای قضیه بیع بودن آن است که این شرط را آورده‌اند. این شرط را برای اصل معاطات آورده‌اند و کاری به بیع بودن آن ندارند. لذا باید همان فرمایش مرحوم شیخ(قده) را قائل شد که اگر شما گفتید مطلق اللفظ در بیع بالصیغه کافی است، این دیگر از معاطات خارج است. پس قول اول این شد که «معاطات، بیع لازم است مطلقاً».

قول دوم این است که معاطات، بیع لازم است به این شرط که آنچه دال بر تراضی یا معامله است لفظ باشد - با توضیحی که عرض کردم که آنچه که دال بر معامله است لفظ باشد؛ یعنی آن مقاوله قبل از معامله و آن مساومه قبل از معامله و تعیین ثمن و تعیین مثنی مراد است و الا خود معامله با لفظ واقع نمی‌شود اگر خودش بخواهد واقع شود اشکال دارد -.

قول سوم و چهارم در معاطات

قول سوم؛ قول محقق ثانی(ره) است که ایشان قایل است به اینکه معاطات، مفید ملکیت است اما ملکیت جایز. قبلاً هم عرض کردیم که محقق ثانی(ره) تمام فتاوی قائلین به اباحه را حمل بر این معنا (ملکیت جایز) کرده است.

قول چهارم؛ این است که «المعاطات تفيد اباحة جميع التصرفات». قول اول و دوم و سوم در این وجه مشترك بود که معاطات، مفید ملکیت است. منتها در دو قول حکم به لزوم و در یکی حکم به جواز می‌کردند، اما در قول چهارم، معاطات دیگر مفید ملکیت نیست، بلکه مفید اباحه تصرف است، منتها يك اباحه مطلقه؛ یعنی تمام تصرفات با معاطات مباح می‌شود، حتی تصرفات متوقف بر ملکیت. اگر کسی بخواهد آنچه را که با معاطات گرفته بیع کند، یا وقف کند، یا بخواهد عیدی را که معاطاتی به او داده اند آزاد کند، و با توجه به «لا عتق الا في ملك»، «لا بيع الا في ملك»، «لا وقف الا في ملك»؛ می‌گوییم همه این تصرفات برای او مباح است.

آن وقت از این قائل سؤال می‌کنیم همه تصرفات مباح است، اما این مال، ملك چه کسی است؟ می‌گویند ملك بايع است، این مال بر همان ملك مالك اصلی باقی می‌ماند. تا چه زمانی این اباحه مطلقه است؟ تا زمانی که یکی از این دو عین یا تلف شود و یا

چیزی که به منزله تلف است. یعنی با معاطات، اباحه مطلقه تصرف می‌آید، که می‌تواند تمام تصرفات را انجام دهد.

زمانی که أحد العینین تلف شد، مفید ملکیت لازمه می‌شود، یا زمانی که بمنزله تلف شد، مثل اینکه آن را به دیگری بفروشد یا عتق کند، يك تصرف بمنزله تلف انجام دهد، یعنی يك تصرف ناقلی انجام دهد. این شخصی که مالی با معاطات برای او مباح شده، دیگری می‌گوید بده من هم استفاده کنم، و به او می‌دهد تا استفاده کند، این بمنزله التلف نیست. تلف یا بمنزله تلف آن است که ناقل باشد. این نکته را عرض کنیم؛ شهید ثانی(ره) در کتاب مسالك فرموده تمام کسانی که قائل به اباحه هستند، مرادشان اباحه مطلقه و اباحه جمیع تصرفات است.

قول پنجم در معاطات

قول پنجم؛ قولی است که از حواشی شهید(ره) بر قواعد است و از کلام شیخ(ره) در مبسوط هم این قول استفاده می‌شود. که معاطات، مفید اباحه است اما نه اباحه جمیع تصرفات، بلکه آن تصرفاتی که غیر متوقف بر ملك است؛ یعنی الان با معاطات مالی را گرفت، می‌تواند استفاده کند اما حق ندارد بفروشد یا وقف کند. مرحوم شیخ(ره) در مبسوط در این فرع که اگر کسی کنیزی را معاطاتی به دیگری هدیه کرد، نه با ایجاب و قبول لفظی، فرموده وطی این جاریه برای این گیرنده جایز نیست. یعنی سایر تصرفات در این جاریه جایز است، مثل اینکه بگوید تو در خانه من کار کن، تمیز کن و...، اما وطی او جایز نیست.

قول ششم و هفتم در معاطات

قول ششم؛ مرحوم علامه(ره) در نهاییه - البته گفته‌اند علامه(ره) در کتب دیگرش از این قول برگشته - گفته‌اند معاطات، يك معامله فاسد است.

قول هفتم؛ این قول در مکاسب نیست، بلکه مرحوم سید(قده) در حاشیه مکاسب قایل است، که می‌فرماید؛ معاطات يك معامله مستقل مفید ملکیت است، بیع نیست، صلح نیست، هبه نیست، اجاره نیست، بلکه يك معامله مستقل است، چنانکه در این زمان يك معاملات مستقله‌ای داریم که تحت هیچیک از این عناوین رایج در باب معاملات هم در نمی‌آید، مثلاً بیمه، که بیمه يك معامله مستقلی است.

ما از نظر فقهی دلیل سید(ره) را بیان می‌کنیم و این بسیار راه گشا است، مخصوصاً نسبت به معاملات جدید که در زمان ما حادث می‌شود. آیا این معاملات جدیدی که در زمان ما حادث می‌شود، باید تحت یکی از عناوین معین مثل بیع یا اجاره یا هبه باشد، یا اینکه اگر عقلاء می‌گویند ما يك معامله جدید اختراع کردیم که هیچیک از آن عناوین بر او صدق نمی‌کند، داخل در عموماً است؛ مثلاً «بیع زمانی» که الان بوجود آمده، بگویند این يك معامله جدید است، اجاره نیست؛ چون آثار ملکیت الی یوم القیامه را دارد، از آن طرف بیع نیست؛ چون زمان محدود است.

بیع زمانی این است که کسی می‌گوید من فصل تابستان این خانه را خریدم، دیگری می‌گوید من فصل زمستان این خانه را خریدم. این خانه در تابستان مال آن مشتری می‌شود، و رد زمستان مال این مشتری، از دنیا هم که بروند همین باز به ورثه آنها به ارث می‌رسد الی یوم القیامه. اجاره نیست، بیع مصطلح هم نیست، يك معامله جدیدی است که عقلاء اختراع کرده‌اند و در قدیم هم چنین معامله‌ای نبوده است. آیا باید حتماً يك عنوان از این عناوین رایج بر آن صدق کند، یا اگر يك عنوان جدیدی هم بود، در عموماً «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» داخل است.

پس سید(ره) می‌فرمایند معاطات، بیع نیست، بلکه يك معامله مستقل است که مفید ملکیت هم هست. و این قول را از مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء(ره) هم نقل کرده است. بحث اقوال در باب معاطات تمام شد. إن شاء الله در جلسه بعد به بررسی ادله صحت معاطات می‌پردازیم، که مختلف هم نقل کرده‌اند، بعضی کمتر گفته‌اند، بعضی بیشتر گفته‌اند. مرحوم امام(رض) در کتاب البیع هفت دلیل برای صحت معاطات اقامه کرده‌اند، و از آنجا که ما بر طبق تحریرالوسیلة جلو می‌رویم، همه آن ادله که در کتاب البیع امام(ره) هست را به همان ترتیب بیان می‌کنیم.

بحث اخلاقی

حدیثی در الدر المنثور نقل شده است؛ «فی الدر المنثور أخرج ابن ابی شیبہ و أحمد و ترمذی و ابن جریر و الطبرانی و ابن مردویه عن أمّ السّلمة ان رسول الله(ص) كان يكثر فی دعائه يقول اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك»؛ ام‌سلمه می‌گوید یکی از دعا‌هایی که پیامبر(ص) زیاد بر آن مداومت می‌کرد این دعاست «خدایا مرا بر دین اسلام ثابت قدم بدار». پیامبر با آن عظمت، که خودش آورنده اسلام است، مع ذلك یکی از دعا‌هایش این است که خدایا من را به همین اسلامی که خود من از ناحیه تو آورده‌ام تثبیت کن.

چه نکته‌ای در این بوده که پیامبر با این عظمت؛ که مقرب‌ترین افراد در نزد خداست، عارف‌ترین افراد به خدا و آگاه‌ترین افراد به دین است، چنین می‌گوید. اگر بپرسیم أعلم من فی العالم از ابتدا تا آخر عالم نسبت به اسلام چه کسی است؟ قطعاً جواب؛ پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) است. از پیامبر(ص) بالاتر نداریم، ولی مع ذلك با این درجه از عظمت، این چنین دعا می‌کند؛ «ثبت قلبي على دينك». ام‌سلمه می‌گوید پیامبر(ص) این دعا را زیاد می‌خواند.

آن وقت ام‌سلمه از پیامبر اکرم(ص) چنین سؤال کرده «یا رسول الله و ان القلوب تنقلب؟». آیا قلب ممکن است منقلب شود؟ یعنی واقعاً يك روزی يك طوری است و روز دیگر يك نوع دیگر است؟ يك روز ایمان دارد و يك روز کفر دارد؟ يك روز خدا را قبول دارد و يك روز خدا را منکر است؟ يك روز به خدا علاقمند است و يك روز بغض نسبت به خدا پیدا کند؟ «قال نعم، ما خلق الله من بشر من بنی آدم الا و قلبه بین اصبعین من أصابع الله، إن شاء أقامه و إن شاء أزاغه»؛ پیامبر(ص) فرمود: بله، خداوند بشری از بنی آدم را خلق نکرده مگر اینکه قلب او بین دو انگشت از انگشتان خداست، - این کنایه است، یعنی برای اینکه مطلب را به فهم ما خیلی نزدیک کند پیامبر(ص) چنین فرموده است که بین دو انگشت از انگشتان خداست - که اگر خدا بخواهد این را مستقیم نگه می‌دارد، این قلب را قلب سلیم قرار می‌دهد، از دنیا هم که می‌رود و در قیامت هم که محشور می‌شود، به تعبیر قرآن کریم «جاء رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [یعنی با قلب سلیم آمده است. و اگر خدا بخواهد او را منحرف می‌کند.

برای ما این مقدمه هم روشن است که مشیت الهی بر اساس حکمت است. اینطور نیست که مشیت الهی مثل مشیت ما باشد که امروز می‌خواهیم این کار را انجام دهیم و فردا میل ما چیز دیگری است.

مشیت الهی بر اساس حکمت است، خداوند متعال به قلوب ما نگاه می‌کند، به اعمال ما نگاه می‌کند. به نیات ما نگاه می‌کند، که به چه نیتی آمده‌ام دارم درس می‌خوانم؟! اگر نیت انسان، نیت آلوده‌ای باشد، در هشتاد سالگی این دو اصبع تغییر پیدا می‌کند. تا آن موقع فکر می‌کند که مستقیم است، صالح است، کذا و کذا، آن لحظات آخر و آن روزهای آخر واقعیت مشخص می‌شود، هم برای خودش و هم برای مردم.

حالا درجاتش هم مختلف است؛ يك وقت فقط خودش متوجه است که باطنش آلوده است، اما يك وقت اینقدر این آلودگی زیاد است که دیگران هم متوجه می‌شوند و رسوا می‌شود. ما که قلبمان دست خداست، چرا اینقدر باید برای خودمان مقدم و مؤخر

درست کنیم؟! رطب و یابس به هم بیافیم برای اینکه آینده‌ای پیدا کنیم؟!

انسان عده ای را دور خودش جمع کند برای اینکه پست و مقامی پیدا کند، علیه کسی حرفی را بزند برای اینکه دیگری را از بین ببرد، چیزی که متأسفانه امروز در حوزه و در کشور ما هست و همه به نوعی به آن مبتلا هستند! ما باید در يك مسیری که خدا و اولیاء خدا برای ما معین کرده‌اند حرکت کنیم. عرض من این است که هرچه می‌توانید از نظر معنوی نگران خودتان باشید، اما از نظر ظاهری هیچ توجّهی نکنید.

اینکه فردای ما چه می‌شود، و آیا اعتباری پیش مردم دارم یا ندارم؟! مردم به من توجه دارند یا ندارند؟! به ما پول می‌دهند یا نمی‌دهند؟! واقعاً اینها را باید کنار بگذاریم. بله، باید نگرانی معنوی داشته باشیم؛ که در قلب ما نسبت به دین خدا چه می‌گذرد؟ عرض کردم که مشیت خدا بر اساس حکمت است، خدا می‌بیند این قلب، قلبی است که برای اسلام می‌تپد، یا قلبی است که برای دنیا می‌تپد. به این قلب نظر می‌کند که ببیند آیا حبّ و بغضی که در این قلب است، برای خداست یا برای غیر خداست؟ اگر خدایی نکرده انسان حتی يك لحظه قلبش را آلوده کرده باشد، ولی واقعاً دنبال این باشد که به خداندیک باشد، «إِنْ شَاءَ أَقَامَهُ»، آن را درست می‌کند. قلب ما همیشه بین دو انگشت از انگشتان خداست؛ این تعبیر به «أَصْبَحَ» برای تقریب به ذهن است، ولی نکته مهم آن این است که اگر بخواهید چیزی را حرکت دهید، يك وقت باید يك گروه این را بردارند و حرکت دهند.

آسانترین و سبک‌ترین چیزی را که انسان می‌تواند تغییر دهد؛ این است که انسان با دو انگشت بردارد و جابجا کند؛ یعنی اینقدر در نزد خدا آسان است، اینقدر این زمان کم است. مهمترین نکته‌اش این است که این قدر آسان و ساده و حقیر است که با يك حرکت کوچک انجام می‌شود. واقعاً تصمیم بگیریم خودمان را اصلاح کنیم. دنبال این نباشیم که برای دنیای کسی کار کنیم، مخصوصاً ما طلبه‌ها گاهی اوقات گرفتار می‌شویم، دنبال افراد می‌افسیم و یا عده‌ای از انسان بخواهند که از او سوء استفاده کنند که برای دنیای خودشان شخصی را با پول در اختیار خود بگیرند! بوسیله او، دیگری را تبلیغ و ترویج کنند، و در مورد او مبالغه کنند.

چرا این سرمایه‌ای که خدا توفیق آن را به ما داده، انسان اینطور خرج کند؟! این را برای خودمان خرج کنیم، برای رفعت معنوی خودمان خرج کنیم. اینکه طلبه دنبال این باشد که چطور این شخص را بالا ببرد یا چطور آن دیگری را پایین بیاورد، هر آنچه که از قلب انسان خطور می‌کند، خدا بر آن آگاه است. بلکه دقیقتر از خطور، آنچه که کنه قلب انسان است و خود او از آن خبر ندارد، خدا به آن آگاه است و ملاک خدا همان است. برای سالم کردن قلبمان همت کنیم. قلب سلیم یعنی آن قلب نورانی و آن قلبی که جز حبّ و بغض خدا، در آن چیز دیگری نباشد.

گاهی اوقات انسان فکر می‌کند عاقل است، زرنگ است، فکر می‌کند اهل این است که يك چیزی را تنظیم کند و به يك نتیجه‌ای برسد، اما نمی‌داند این بدبختی است. من از حالا زمینه سازی کنم برای سی سال دیگر. در امور ظاهری عرض می‌کنم. و إلا در امور معنوی هرچه برنامه ریزی کنیم کم است. برای صد سال هم باید برنامه ریزی کنیم.

ولی برای امور ظاهری واقعاً خیلی بیچارگی است. بنده همین امروز در بحث اصول، داشتم مبحث محکم و متشابه را مطالعه می‌کردم، در کتابخانه خودم دیدم کتاب يك آقایی است که خیلی هم پر کتاب است، گفتم ببینیم ایشان چه گفته است؟ دیدم ایشان حدود سی چهار صفحه از روی تفسیر علامه طباطبائی(قده) نوشته، و هیچ کجا هم اسمی از او نبرده است. این درست نیست. در همین زمان ما عجیب این است؛ یکی از فضلاء سه جلد کتاب در مورد مکاسب محرمة به من داد.

من هم اول واقعاً خیلی خوشم آمد، باز کردم دیدم روی حساب حرف زده است. اما بعد دیدم اکثر آن را از روی کتاب دیگری نوشته است. این چه کاری است؟ چرا خودمان را فریب می‌دهیم؟ فرض کنید به من بگویند او صد جلد کتاب دارد، بگویند او

هزار جلد کتاب دارد. اگر واقعاً این برای این باشد که من خودم را به مردم به طلبه ها و به حوزه معرفی کنم، تو اگر حرف داری در يك سطر، اگر يك مطلب تازه‌اي داشته باشی، از هزار جلد کتاب بهتر است. واقعاً دنبال این باشیم که قلب سلیم و قلب نورانی داشته باشیم. آنچه که انجام می‌دهیم برای خدا باشد؛ حرف می‌زنیم برای خدا باشد، چیزی می‌نویسیم برای خدا باشد، حرفی نقل می‌کنیم برای خدا باشد.

گاهی اوقات انسان به يك کسی می‌گوید من فلان چیز را شنیده‌ام، تو هم شنیدی یا نه؟ برای اینکه فقط دنبال این است که او را تخریب کند. چه داعی دارید که هرچه را بشنوید نقل کنید؟! این ضعیف است، این پستی است، این رذالت يك آدم را می‌رساند. انسان این کار را روی ترازوی قرآن و سنت که هر دو نور هستند قرار دهد، ببیند این نحوه روش چه جایگاهی دارد؟

اینکه من شنیدم فلانی بیسواد است، از جهت علمی ضعیف است، شما هم شنیدید یا نشنیدید، این چه ارزشی دارد که می‌گویید؟! بله، يك وقت انسان نظر خودش را نقل می‌کند، که به نظر من این نظر صد اشکال دارد، در بحث علمی عیبی ندارد.

اما اینکه خودمان را به يك سری شئون دیگران مشغول کنیم، برای دیگری برنامه ریزی کنیم، وقت خود و دیگران را صرف این امور کنیم، این درست نیست.

علی‌آیّ حال؛ بارها عرض کرده‌ام که گاهی اوقات انسان روی میز مطالعه‌اش بعضی از اینها را بنویسد و جلوی خودش بگذارد، صبح که از خواب بلند می‌شویم این دعا را بخوانیم «**ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**»، یادمان بیاید که پیغمبر فرمود قلب آدم بین دو اصبع از اصابع خداست. اگر انسان این کلام را یادش باشد، امکان ندارد بد دیگری را بخواهد. می‌گوید ببینیم خدا به چه امری راضی است؟ دنبال آن می‌رود.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند متعال همه ما را با قلب سلیم محشور بفرماید!

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.